

جنبش ها و مکاتب هنری

جنبش‌های هنری یا مکاتب هنری جریان‌ها و حرکتهای هنری هستند که تحت تاثیر تحولات فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و یا عوامل دیگر شکل گرفته برای مدتی گروهی از هنرمندان را به تفکر و عملکرد مشابهی می‌کشاند. این جنبش‌ها بسته به بنیان یا زمینه‌های بوجود آورنده و توسعه دهنده‌ی آن‌ها می‌توانند کوتاه‌مدت یا نسبتاً پایدار باشند و همچنین ممکن است در منطقه‌ای خاص و در يك نوع از هنر، به عنوان مثال در ادبیات یا نقاشی، بیشتر رایج شوند و یا به صورت فراگیر، بخش وسیعی از دنیای هنر را تحت تاثیر خود قرار دهند.

لیست جنبش ها و مکاتب هنری (در صورت نواقص ، این لیست به مرور تکمیل می گردد)

هنر قرون وسطایی

هنر قرون وسطایی (Medieval art)

• هنر بیزانسی (Byzantine art)

• هنر گوتیک (Gothic art)

- گوتیک بین المللی (International Gothic)

هنر رنسانس

- رنسانس (Renaissance)
- رنسانس ایتالیایی (Italian Renaissance)
- رنسانس باستانی (Renaissance Classicism)

هنر رمانتیک

- رمانتیک (Romanticism)

هنر مدرن

- هنر مدرن (Modern art)
- سبک پیشتاز روسی (Russian avant-garde) روسیه:
۱۸۹۰ - ۱۹۳۰
- دریافتگری (Impressionism) فرانسه: ۱۸۶۳ - ۱۸۹۰
- دریافتگری آمریکایی (American Impressionism)
آمریکا
- پسا دریافتگری (Post Impressionism) فرانسه: ۱۸۸۶ -
۱۹۰۵
- نو دریافتگرایی (Neo-impressionism) فرانسه: ۱۸۸۶ -
۱۹۰۶
- هنر نورآرایی (Luminism)
- جنبش هنر ها و پیشه ها (Arts and Crafts movement)
انگلستان: ۱۸۸۰ - ۱۹۱۰

- رنگمایه‌گری یا تونالیسم (Tonalism) آمریکا: ۱۸۸۰ - ۱۹۲۰
- نمادگرایی (Symbolism) فرانسه و بلژیک: ۱۸۸۰ - ۱۹۱۰
- نماد گرایی روسی (Russian Symbolism) روسیه: ۱۸۸۴ - ۱۹۱۰
- جنبش زیبایی شناسی (Aesthetic movement) انگلستان: ۱۸۶۸ - ۱۹۰۱
- پرداز نقطه رنگ (Pointillism) فرانسه: دهه ۱۸۸۰
- لو نبی (Les Nabis) فرانسه: ۱۸۸۸ - ۱۹۰۰
- فوویسم (Fauvism) فرانسه: ۱۹۰۴ - ۱۹۰۹
- شیوه ی مجزا سازی (Cloisonnism) فرانسه: ۱۸۸۵
- ترکیب گری (Synthetism) فرانسه: ۱۸۸۰ - ۱۸۹۰
- مکتب پاریس (School of Paris) فرانسه: اوائل قرن ۲۰
- آرت نو (Art Nouveau) فرانسه: ۱۸۹۰ - ۱۹۱۴
- آرت آلارو (Art a la Rue) فرانسه و بلژیک: ۱۸۹۰ - ۱۹۰۵
- هیجان نمایی (Expressionism) آلمان: ۱۹۰۵ - ۱۹۳۰
- فرا انگاشت (Transpressionism) کانادا ۱۹۹۶
- هیجان نمایی انتزاعی (Abstract Expressionism) آمریکا: ۱۹۴۰
- کوبیسم یا حجم‌گری (Cubism) فرانسه: ۱۹۰۷ - ۱۹۱۴
- آینده گرایی (Futurism) ایتالیا: ۱۹۱۰ - ۱۹۳۰
- آینده گرایی حجمی (Cubo-Futurism) روسیه: ۱۹۱۲ - ۱۹۱۵

- تابشگري (Rayonism) روسيه: ۱۹۱۱
- هم زماني (Synchronism) آمريکا: ۱۹۱۲
- دورانگري (Vorticism) انگلستان: ۱۹۱۴ - ۱۹۲۰
- شکل آفريني اندام وار (Biomorphism) : ۱۹۱۵ - ۱۹۴۰
- دادائيسم (Dadaism) سوئيس: ۱۹۱۶ - ۱۹۳۰
- نهضت شيوه ((De Stijl (Neoplasticism)) هلند: ۱۹۱۷ - ۱۹۳۱

- نقاشي فرا طبيعي (Pittura Metafisica) ايتاليا: ۱۹۱۷
- توليدگري (Productivism) روسيه: ۱۹۱۷
- باوهاس (Bauhaus) آلمان: ۱۹۱۹ - ۱۹۳۳
- راست خطکاري (Precisionism) آمريکا: ۱۹۲۰
- مکتب واقعگري آمريکا (Ashcan School) آمريکا: ۱۹۰۷
- واقعگري اجتماعي (Social Realism) همه جا: ۱۹۲۹
- واقعگري جادويي (Magic Realism) آلمان: ۱۹۶۰
- فراواقعگري (Surrealism) فرانسه: از ۱۹۲۰
- آرت دکو (Art Deco) فرانسه: ۱۹۲۰ - ۱۹۳۰
- هنر شوروي (Soviet Art) روسيه: ۱۹۲۲ - ۱۹۸۶
- هنر بيروني (Outsider Art) انگلستان و آمريکا: ۱۹۴۰
- مکتب وين در واقعگري توهمي (Vienna School of Fantastic Realism) اتریش: ۱۹۴۶
- نو دادا (Neo-dada) انگلستان و آمريکا: ۱۹۵۰

- آرت دکو (Art Deco) فرانسه: ۱۹۲۰ - ۱۹۳۰
- هنر شوروي (Soviet Art) روسيه: ۱۹۲۲ - ۱۹۸۶
- هنر بيروني (Outsider Art) انگلستان و آمريکا: ۱۹۴۰
- مکتب وين در واقعگري توهمي (Vienna School of Fantastic Realism) اتریش: ۱۹۴۶
- نو دادا (Neo-dada) انگلستان و آمريکا: ۱۹۵۰
- سبک چاپ آريايي بين المللي (International Typographic Style) سويس: دهه ۱۹۵۰
- هنر پاپ (Pop Art) انگلستان و آمريکا: دهه ۱۹۵۰
- محيط گري (Situationalism) ايتاليا: ۱۹۵۶ - ۱۹۷۰
- کمينه گرايي (Minimalism) همه جا: ۱۹۶۰
- هنر ديدگاني (Op Art) همه جا: ۱۹۶۴
- کريتيويسم

هنر معاصر

- استاکيسم (Stuckism)
- نو هيجان نمايي (Neo-expressionism)
- ديوار نويسي (Graffiti)
- واقعگري جديد (New realism)

✓ امپرسیونیسم

مکتب امپرسیونیسم یکی از مکاتب و سبک‌های هنری در تاریخ هنر به شمار می‌رود که برای اولین بار از عنوان نقاشی "کلود مونه" با نام "دریافت (امپرسیون) طلوع آفتاب" اقتباس شده است.

دریافتگری یا امپرسیونیسم شیوه هنری گروه بزرگی از نگارگران آزاداندیش و نوآور فرانسه در نیمه دوم سده نوزدهم بود که بزودی جهانگیر شد. این شیوه مبتنی است بر نشان دادن دریافت و برداشت مستقیم هنرمند از دیده‌های زودگذر با به کار بردن لخته رنگ‌های تجزیه شده و تابناک برای نمایش لرزش‌های نور خورشید. در این روش اصول مکتبی طراحی دقیق و سایه روشن کاری و ژرفانمایی (پرسپکتیو) فنی و ترکیب بندی متعادل و معمارانه رعایت نمی‌شود.

شیوه دریافتگری به عنوان انجمنی خصوصی از سوی گروهی از هنرمندان ساکن پاریس آغاز شد و این انجمن در سال ۱۸۷۴ به نمایش همگانی آثار خود پرداخت. نام این جنبش از نام یک نقاشی از کلود مونه به نام دریافتی از طلوع آفتاب (به فرانسوی: Impression, soleil levant) گرفته شده است. نام امپرسیونیسم را نقادی به نام لویی دریک نقد هجوآمیز ساخت. دریافتگری همچنین نام نهضتی در موسیقی

است.

در این سبک نقاشان از ضربات «شکسته» و کوتاه قلم مو اغشته به رنگهای خالص و نامخلوط به جای ترکیبهای ظریف رنگها استفاده می‌کنند. مثلاً، به جای ترکیب رنگهای آبی و زرد برای تولید سبز آنها دو رنگ آبی و زرد را مخلوط نشده بروی بوم قرار می‌دهند تا رنگها «حس» رنگ سبز را در نظر بیننده به وجود بیاورد. آنها در نقاشی صحنه‌های زندگی مدرن در عوض جزئیات، تأثیرات کلی واضح را نشان می‌دهند.

پیشینه :

در آخرین دهه‌های قرن ۱۹ میلادی (بین سالهای ۱۸۷۰-۱۸۸۰) حرکتی در نقاشی آغاز شد که در اساس مبتنی بر نور (به عنوان مادر رنگها) شکل گرفت و به زودی هنرهای دیگر نظیر موسیقی، مجسمه سازی و... را تحت تأثیر قرار داد.

ویژگی ها :

موسسان این مکتب با هدف نقض هنر رسمی نیرو گرفتند. آنها از ارائه اشکال با خطوط محیطی واضح سرباز زدند و از روال رنگ آمیزی به پیروی از عرف و طبیعت سرپیچی کردند. استفاده از رنگهای خالص و شفاف با ضرب قلم‌های مستقل و تا حدی سریع از ویژگی‌های بارز آثار نقاشی امپرسیونیسم است.

تئوری رسمی آنها بر این اصل نهاده شده بود که رنگها به جای آنکه بر روی جعبه رنگ با هم ترکیب شوند باید به طور خالص روی پرده نقاشی ریخته شوند. این هنرمندان در مورد به تصویر درآوردن پیکره آدمی به نحوی پذیرفتنی و باورپذیر که از دیرباز مشکل‌ترین بخش هنر نقاشی بود بی‌توجه بودند و گویی میلی به کوشش در این خصوص نداشتند، یا نمی‌خواستند که یک فضای قابل قبول ایجاد کنند که ارزش نام هنر را داشته باشد.

سالشمار امپرسیونیسم :

- ۱۸۵۸ کلود مونه که در آن زمان تنها ۱۹ سال داشت به کمک **یوگن بودین** تأثیر نور بر مناظر طبیعت را درک کرد. مونه بعدها به عنوان یکی از بزرگ‌ترین هنرمندان این سبک شناخته شد.
- ۱۸۶۳ رد آثار امپرسیونیست‌های جوان و نمایش این آثار در **تالار مردودین** (تالار عدم پذیرش). این برحه را می‌توان آغاز جدی امپرسیونیسم دانست.
- ۱۸۶۶ تالار مردودین (تالار عدم پذیرش) در این سال میزبان آثاری از ادگار دگا، **فردریک بازیل**، **برشا** **موریسون** و **آلفرد سیسیلی** شد.

○ ۱۸۷۰ جنگ سال ۱۸۷۰ - این جنگ موجب جدایی
موسسان گردید.

فردریک بازیل در جنگ کشته شد، آگوست رنوار مجروح شد،
ادگار دگا داوطلب جنگ شد، پل سزان در پروئنس پناه گرفت،
کامی پیسارو، کلود مونه و آلفرد سیسلی به لندن رفتند.

○ ۱۸۷۳ دوران روئل (حامی مالی امپرسیونیست‌ها) خود
را قادر به فروش آثار امپرسیونیسم آینده ندید
بنابراین در سال ۱۸۷۳ مجبور شد خرید خود را متوقف
نماید.

○ ۱۸۷۴ در این سال آنها آثار خود را در *نادار*، جایی که
آثارشان را ارائه کردند ولی با عدم پذیرش تالار مواجه
شدند، به معرض نمایش گذاردند.

○ ۱۸۷۶ پل سزان حاضر نشد در نمایشگاه دوم در *نادار*
شرکت کند، در این نمایشگاه ۷۴ اثر از ادگار دگا و
همچنین آثاری از **برت موریت** به نمایش درآمد.

○ ۱۸۷۹ حضور **برت موریت** در نمایشگاه سال ۱۸۷۹
بیانگر از هم پاشیدگی گروه شد. آگوست رنوار ترجیح
داد تا آثار خود را به تالار رسمی بفروشد.

- ۸۱-۱۸۸۰ دگا به همراه پیسارو کوشید تا اتحاد گروه را حفظ نماید اما تلاش‌های وی باشکست مواجه شد زیرا مونه، سیسیلی و آگوست رنوار در نمایشگاه پنجم که در آوریل سال ۱۸۸۰ افتتاح شد حضور پیدا نکردند با این وجود آثار هنری **گاگوبین** برای اولین بار در این نمایشگاه به معرض نمایش گذاشته شد. در سال ۱۸۸۱ برخی از امپرسیونیست‌ها از جمله پیسارو، دگا، **گایلومین**، و برت موریست به نادار برگشتند.
- ۱۸۹۴ در سال (۱۸۹۴) ۲۹ اثر هنری از میان ۶۵ اثر اهداء شده توسط کابوت به موزه لوگزامبورگ با عدم پذیرش مواجه شدند.
- ۱۹۰۳ کامی پیسارو پدر امپرسیونیسم در سال ۱۹۰۳ چشم از جهان فرو بست.

همه مردم بر این اعتقاد بودند که این جنبش مهم‌ترین تحول هنری قرن به شمار می‌رود و همه اعضاء گروه او جزء بهترین نقاشان به شمار می‌روند. امپرسیونیست‌ها علاوه بر تأثیر عمیقی که بر فرانسه داشتند بر دیگر کشورها نیز به ویژه آلمان، کره، همچنین بلژیک و دیگر نقاط اروپا تأثیر به سزایی داشت.

برخی از هنرمندان مطرح سبک امپرسیونیسم :

- ژرژ سورا
- کلود مونه
- پیر آگوست رنوار
- آلفرد سیسلی
- کامی پیسارو
- ادگار دگا
- پل سزان
- مری کست

نقاشی‌های امپرسیونیستی امروز بیش از هر زمان دیگر دوست داشتنی و قابل تحسین اند، در حالی که در دهه‌های ۱۸۷۰ و ۱۸۸۰، تقریباً همه، آنها را تحقیر می‌کردند.

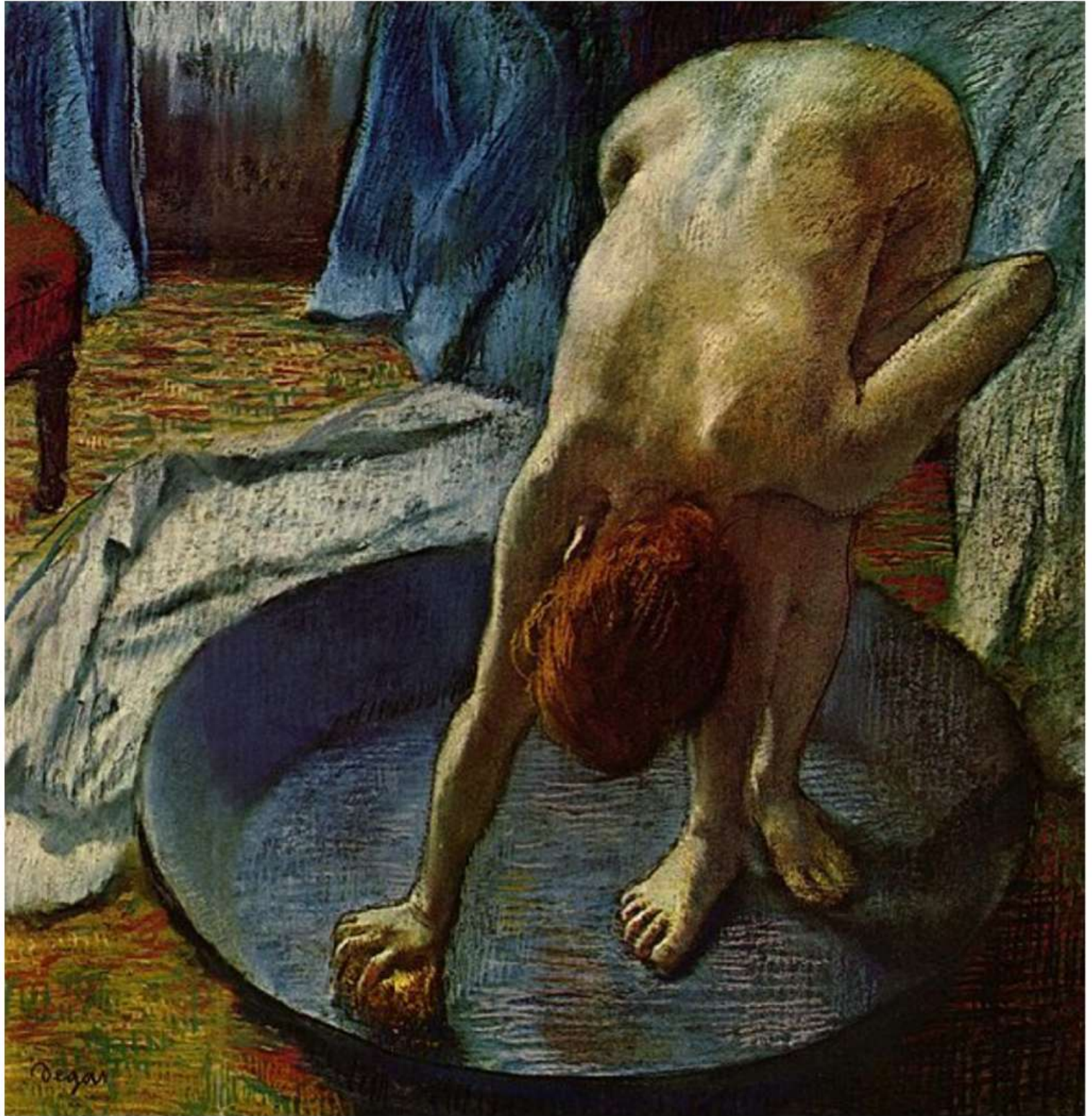
نقاشی امپرسیونیستی در آغاز با گنگی یا با تردید و غالباً با تمسخر مواجه شد. اما در سال 1891 نمایشگاهی از نقاشی‌های مونه در گالری‌اش در پاریس تنها 3 روز پس از افتتاح فروخته شد.

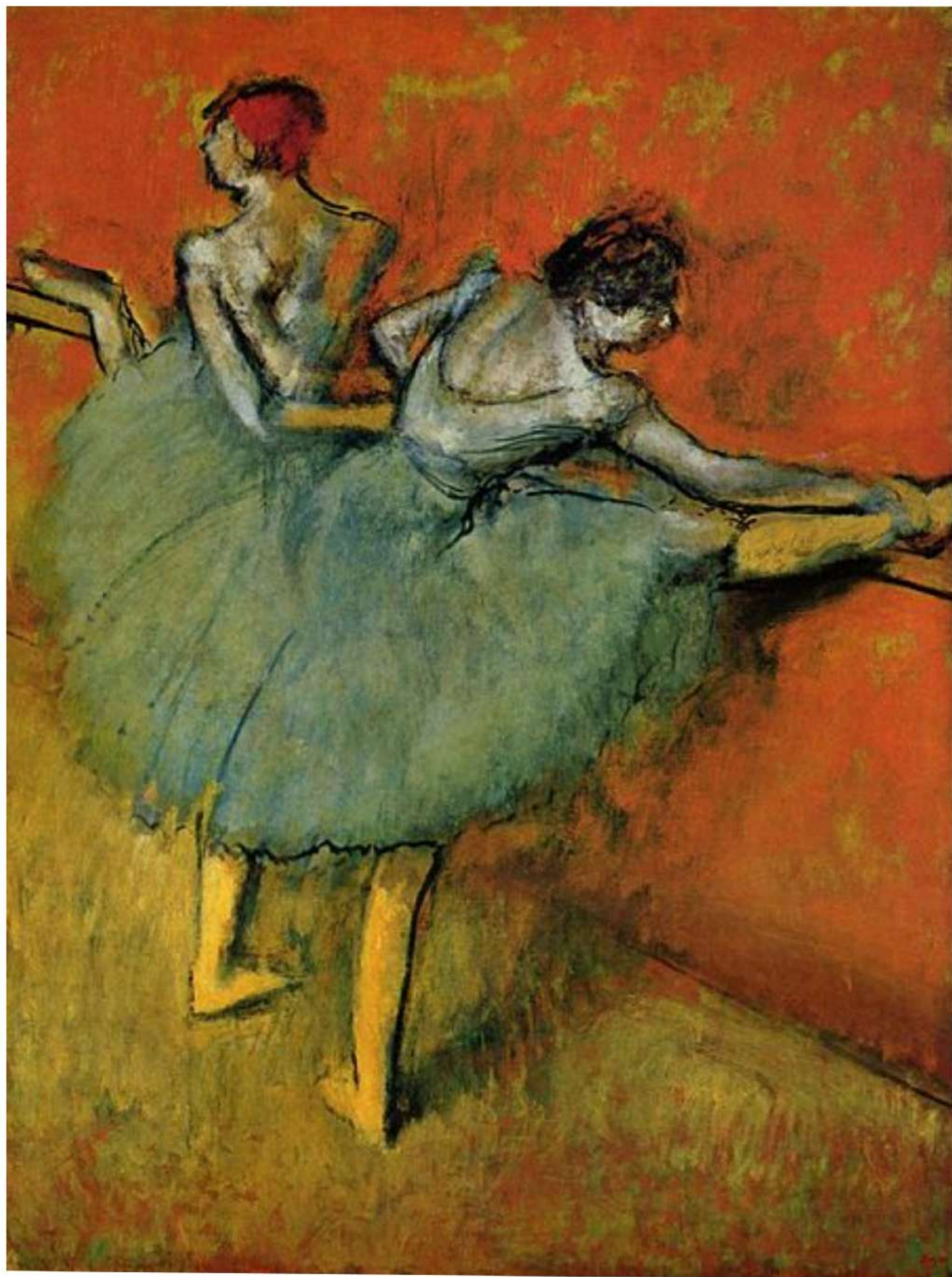
پذیرش امپرسیونیست‌ها در انگلستان به آهستگی صورت گرفت. از سال 1926 که مونه به عنوان پیرمرد بزرگ نقاشی فرانسه در گذشت، نرخ‌های حراجی‌ها برای نقاشی‌های امپرسیونیست شروع به افزایش کرد و از دهه 1950 میلادی به سمت ارقام نجومی میل کرد. آثار نقاشی

امپرسیونیست‌ها، ثبت تغییرات گذرا و ناپایدار در طبیعت بود. هنرمندان این سبک، با اشراف به این که واقعیت فرایند پیشرفت و تغییر مداوم است، با این دوگانگی مواجه شدند که پذیرش استاندارد‌های زیبایی شناختی فرهنگستانی فرانسه که کیفیت تغییر ناپذیر هنر کلاسیک را مقدس می‌شمرد، با تمایل امپرسیونیست‌ها در تبعیت از منطق جستجو برای دگرگونی در تضاد بود و از این رو انزوای شان را از جامعه به همراه داشت.

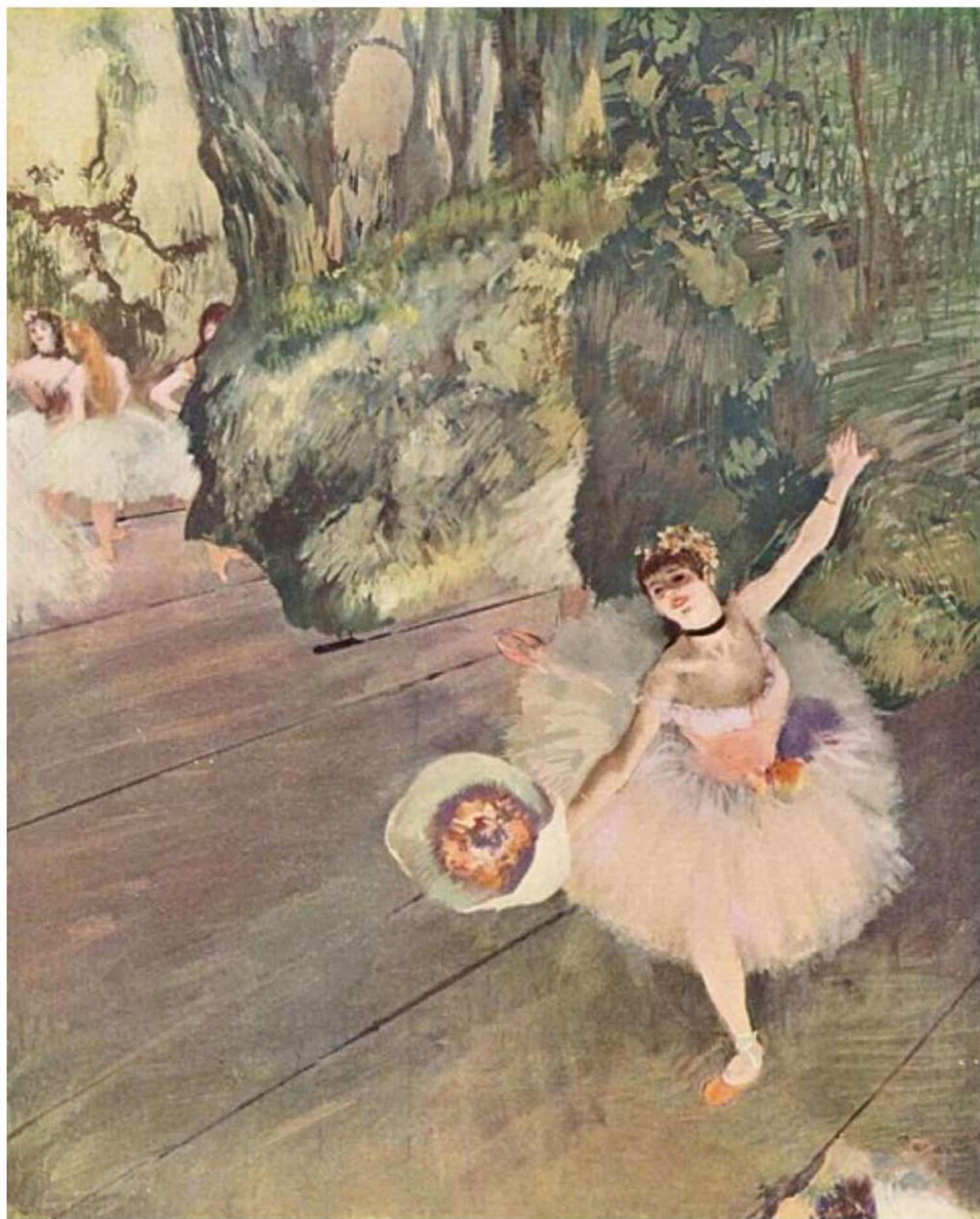
نخستین هسته این جنبش توسط مونه، رنوار و سیسیلی که در اوایل دهه 1860 دانشجویان پیرو "گلیر" بودند، شکل گرفت. کم‌ارج کردن خطوط اصلی اشیاء، ارجحیت و تفوق اشیاء و استفاده فراوان از رنگ آمیزی نور و فضا (بازی نور مستقیم) در نقاشی از ویژگی‌های بارز سبک امپرسیونیسم است.















✓ [مکاتب هنری] - سبک رئالیسم یا واقع گرایانه

○ سبک رئالیسم یا واقع گرایانه

رئالیسم به صورت جامع و کلی به مفهوم حقیقت، واقعیت و وجود مسلم، و نیز نفی تخیلات و امور ناممکن و غیر عملی است. رئالیسم در هنرهای تصویری و ادبیات، نمایش چیزها به شکلی است که در زندگی روزانه هستند، بدون هرگونه آرایش یا تعبیر افزون. در این شیوه از نقاشی در آن هنرمند باید در نمایش طبیعت (طبیعت بدون انسان و با انسان) از هرگونه احساساتی گری خودداری کند.

در هنر نقاشی، رئالیسم به معنای نمایش اشیا و موضوعات به صورت طبیعی است، به گونه ای که نقاش تخیل و ابتکار عمل خود را در نحوه پیاده کردن آن موضوع دخالت ندهد و هر موضوع به همان گونه که در دنیای خارج دیده می شود در نقاشی به نمایش در می آید. این سبک نقاشی در اواسط قرن نوزدهم در فرانسه رواج پیدا کرد. در حقیقت به عنوان شاخه ای فرعی از سبک رومانتیسیزم (Romanticism) بود که با این ایده که می خواست نمایش دقیقی از زندگی روزمره را نمایش دهد از آن جدا شده و خود به یک سبک (Movement) در هنر نقاشی بدل شد.

از نقاشان دوره ی اول این سبک می توان به نقاشان
فرانسوی: Jean-Baptiste-Camille Corot (از ۱۷۹۶ تا 1875)
و Jean Francois Millet (از ۱۸۲۴ تا 1875) اشاره کرد.
رئالیسم یا واقع گرایی، شیوه ای است که در آن هنرمند باید در
نمایش طبیعت (طبیعت بدون انسان و با انسان) از هرگونه
"احساساتی گری" خودداری کند. اما منظور ما از رئالیسم، در اینجا
شیوه ی هنری ای است که از حوالی سال 1840 به بعد در اروپا و
دیگر نقاط جهان متداول شد. مدت زیادی از میانه ی قرن نوزدهم
نگذشته بود که شارل بودلر شاعر و هنرشناس فرانسوی، در سال
1846 نقاشیهایی را می ستود که بتواند "خاصیت قهرمانی زندگی
معاصر" را به وصف درآورد. در آن زمان تنها یک نقاش وجود
داشت که برآوردن این "نیازمندی" را اساس ایمان هنری خود قرار
دهد. و او کسی نبود جز گوستاو کوربه که در بخش قبل از او نام
برده شد. کوربه که به پرورش روستایی خود می بالید و در
سیاست از سوسیالیست ها طرفداری می کرد، هنر خود را در
سالهای میان 1840-50 به شیوه ی نوباروک رمانتیک آغاز کرد،
لیکن در سال 1848 در زیر فشار طغیانهای انقلابی که سراسر اروپا
را فرا گرفته بود، کوربه به این عقیده در آمد: تاکیدی که مکتب
رومانتیسم بر اهمیت احساس و تخیل می گذاشت صرفاً
دستاویزی بود برای فرار از واقعیت های زمان و او اعتقاد به این امر
پیدا کرد که هنرمند نباید تنها به تجربه ی شخصی و بی واسطه ی
خود تکیه کند و می گفت: من نمی توانم فرشته ای را تصویر کنم،
زیرا هرگز آن را به چشم ندیده ام!
هنگامی که کوربه پرده ی "سنگ شکنان" را به معرض نمایش
گذاشت، نخستین اثری بود که واقعگرایی برنامه ریزی شده ی او را
به طور کامل در بر داشت.

وی دو مرد را که بر جاده ای کار می کردند دیده بود و آنها را
سرمشق نقاشی اش قرار داده بود.

کوربه آنها را به اندازه ی طبیعی، با هیکلی جسیم و حالتی کاملاً
عادی، بدون هیچ گونه نشانی از بارقه ی رنج یا حساسیت بارز
نقاشی کرد. در سالهای 1855 که نمایشگاه های نقاشی پاریس در
انحصار آثار انگر و دلاکروا بود کوربه با تشکیل دادن نمایشگاه
خصوصی آثار خود را به همراه "بیانیه ی واقعگرایی" خود عرضه
کرد. موضوعات او بیشتر شکارچیان، دهقانان، کارگران و ... بودند.
به بیان او دنیای نقاشی دارای "قوانینی طبیعی" است و نخستین
وظیفه ی هر نقاش این است که به پرده نقاشیش وفادار بماند نه
نسبت به دنیای خارج و همینجاست که طرز فکر "هنر برای هنر" که
بعدها در اروپا رواج یافت بنیان می یابد. کوربه در نقاشی های
خود از هرگونه پیرایه بندی و اغراق احساساتی خودداری می کرد،
تا آنجا که معمولاً کارهای او را زشت و ناهنجار و غیر هنری به
شمار می آوردند.

از رئالیست های دیگر "انوره دومیه" است که در طی حکومت
ناپلئون سوم برای نشریات انتقادی- فکاهی کاریکاتور تهیه می
کرد. دومیه در کارهایش از هرگونه آب و تاب دادن موضوع
خودداری می کرد و واقعیات اجتماعی هرچند تلخ و وحشیانه را
به تصویر می کشید.

رئالیسم در کلیت خود، اصلاحی در تاریخ هنر است که به بازنمایی
واقعیت مورد تجربه ی انسانها در زمان و مکان معین اشاره دارد.
در این تعریف عام، رئالیسم مفهومی متضاد با آرمانگرایی،

انتزاعگرایی، چکیده نگاری و رمانتیسم است و از این رو با معنای ناتورالیسم (naturalism)، مترادف انگاشته می شود. از جنبه ی صوری، رئالیسم به این دلیل با ناتورالیسم متمایز است که بر "عام در خاص" تاکید می کند (ناتورالیسم صرفاً "خاص" را چون اساس واقعیت ارائه می کند) از نظر محتوی نیز رئالیسم با ناتورالیسم متفاوت است، زیرا لزوماً به اثباتگرایی و فلسفه ی طبیعتگرانه درباره ی زندگی نمی پردازد. گاه واقع گرایی را در معنای "واقع نمایی" بکار می برند. که در این صورت مفهومی متضاد با کژنمایی است. برخی نیز شبیه سازی واقعیت را "واقعگرایی بصری" می نامند. و آن را از واقعگرایی مفهومی جدا میکنند.

رئالیسم به مثابه یک روش هنری، قابل تعمیم به بسیاری از آثار هنری - صرف نظر از سبک یا اسلوب معین - است. رئالیسم را در آثاری می توان شناخت که هنرمند از سطح ظواهر عینی فراتر رفته، حقایقی از روابط گوناگون و پویای انسانها با یکدیگر و با محیطشان را بیان می کند و به طور کلی با مسئله ی "انسان چیست و چه می تواند بشود" درگیر می شود. نقاشانی چون رامبراند، گویا، وانگوگ، پیکاسو، لژه و بسیاری از هنرمندان دیگر، آثاری واقع گرایانه آفریده اند. در برخی از این آثار روشهای کژنمایی، انتزاع و چکیده نگاری به کار رفته است. رئالیسم چون یک آموزه یا نظریه ی هدفمند، در میانه ی سده ی نوزدهم، واکنشی در برابر خصلت آرمانی کلاسیسیسم و خصلت ذهنی و تلقینی رمانتیسم بود. واقعگرایی سده ی نوزدهم بر تفسیر همه جانبه ی زندگی اجتماعی و تجسم دقیق سیمای زمانه تاکید می کرد. (از نظریه پردازان اصلی آن، شانفلری و دورانتی بودند). ادامه ی

جنبش رئالیسم سده ی نوزدهم به دو جریان امپرسیونیسم و
ناتورالیسم - به خصوص در ادبیات - انجامید(واقعگرایی
اجتماعی، رئالیسم سوسیالیست، واقعگرایی نو)

○ نمونه ای از نقاشی های رئال از آثار **Millet**

















✓ [مکاتب هنری] - اکسپرسیونیسم

○ معرفی و آشنایی با سبک اکسپرسیونیسم

در آغاز قرن بیستم، نهضت بزرگی بر ضد رئالیسم و امپرسیونیسم پا گرفت که آرام آرام مکتب "اکسپرسیونیسم" از دل آن بیرون آمد. واژه‌ی اکسپرسیونیسم برای اولین بار در تعریف برخی از نقاشی‌های «اگوست اروه» به کار رفته است. اکسپرسیونیسم جنبشی در ادبیات بود، که نخست در آلمان شکوفا شد. هدف اصلی این مکتب نمایش درونی بشر، مخصوصاً عواطفی چون ترس، نفرت، عشق و اضطراب بود.



به عبارت دیگر اکسپرسیونیسم شیوه‌ای نوین از بیان تجسمی است که در آن هنرمند برای القای هیجانات شدید خود از رنگ‌های تند و اشکال کج و معوج و خطوط زمخت بهره می‌گیرد.

اکسپرسیونیسم به نوعی اغراق در رنگ‌ها و شکل‌هاست، شیوه‌ای عاری از طبیعت‌گرایی که می‌خواست حالات عاطفی را هر چه روشن‌تر و صریح‌تر بیان نماید. دوره شکل‌گیری این مکتب از حدود سال ۱۹۱۰ تا ۱۹۳۵ میلادی بود ولی در کل این شیوه از گذشته‌های دور با همراه بوده و در دوره‌های گوناگون به گونه‌هایی نمود یافته است. مثلاً مکتب تبریز را در نگارگری ایرانی، اکسپرسیونیسم هنر ایران می‌نامند.



عنوان «اکسپرسیونیسم» در سال ۱۹۱۱ برای متمایز ساختن گروه بزرگی از نقاشان به کار رفت که در دهه اول سده بیستم بنای کارشان را بر باز نمایی حالات تند عاطفی، و عصیان گری علیه نظامات ستمگرانه ی حکومت‌ها، مقررات غیر انسانی کارخانه‌ها و عفونت زدگی شهرها و اجتماعات نهاده بودند. این هنرمندان برای رسیدن به اهداف خود رنگ‌های تند و مهیج و ضربات مکرر و هیجان زده قلم مو و شکل‌های اعوجاج یافته و خارج از چارچوب را با اینجاد ژرفانمایی و بدون هیچگونه سامانی ایجاد می کردند و هر عنصری را که آرامش بخش و چشم نواز بود از کار خود خارج می کردند.



○ هنرمندان این سبک:

ونسان ویلم ون گوگ (۱۸۵۳-۱۸۹۰) نقاش معروف این سبک، زاده هلند بود. نام او در زبان هلندی *فینسنت فان خُخ* تلفظ می شود. ونسان، تلفظ فرانسوی اسم کوچک اوست و در انگلیسی *وینسنت می گویند (Vincent van Gogh)*



ون گوگ عاشق گل آفتابگردان بود و مجموعه گل های
آفتابگردان او از معروفترین نقاشی هایش است که در کل از
یازده اثر تشکیل شده، وی می گفت: "زردی آفتابگردان بهترین
رنگی است که می توان پیدا کرد. خیلی شاد است. واقعا شاد
است."

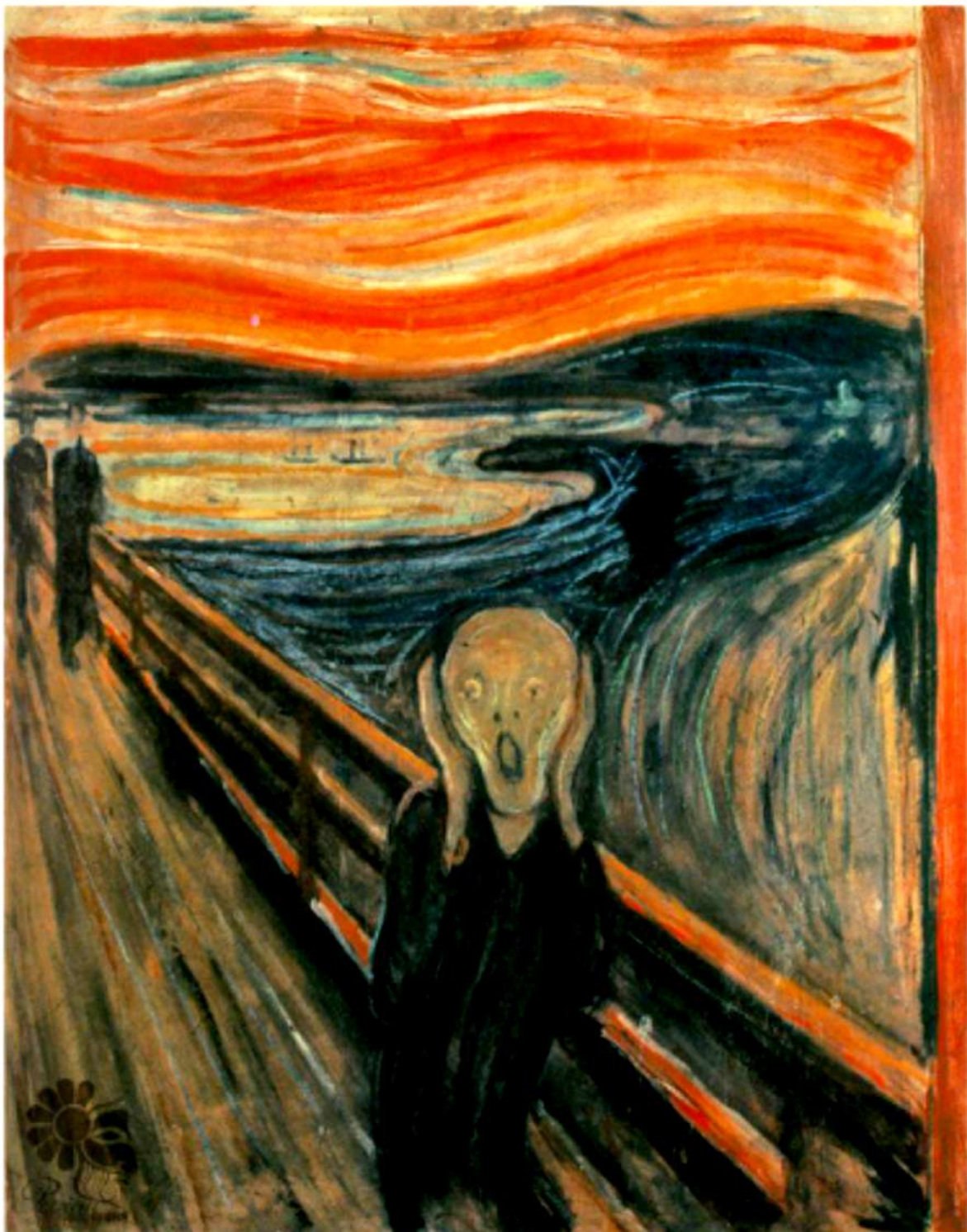


او از بیماری روانی رنج می برد و در طی یک حادثه قسمتی از گوشش را برید! ونگوگ جوانی خود را به عنوان دلال هنری، معلم و واعظ هنری گذراند. او کار هنری خود را به عنوان یک هنرمند از سال ۱۸۸۰ و در سن ۲۷ سالگی شروع کرد. در ابتدا از رنگ های تیره و محزون استفاده می کرد تا اینکه در پاریس با امپرسیونیسم و نئوآمپرسیونیسم، آشنا شد و این آشنایی پیشرفت هنری او را سرعت بخشید. در ۱۰ سال آخر عمرش حدود ۹۰۰ نقاشی و ۱۱۰۰ طراحی بر جای گذاشت. برخی از مشهور ترین آن ها در ۲ سال پایانی عمرش کشیده شده اند و در ۲ ماه پایانی عمرش تنها ۹۰ نقاشی برجای گذاشت. در سال ۱۸۹۰ به دکتر روانشناس (Dr.Gachet) که از او پرتره ای کشیده است، مراجعه کرد. اولین برداشت وان گوگ از دکتر این بود که دکتر خودش از او بیمار تر است. فرورفتگی و افسردگی ون گوگ عمیق تر شد و در جولای ۱۸۹۰ در سن ۳۷ سالگی به سمت کشتزار ها قدم زد و گلوله ای در سینه اش خالی کرد. او در روز بعد در مهمان سرای Ravoux مرد. برادرش به بالین او آمد و او آخرین احساسش را اینگونه بیان کرد: غم برای همیشه باقی خواهد ماند. وقتی ونگوگ مرد تابوتش را پر از گل های آفتابگردان کردند.

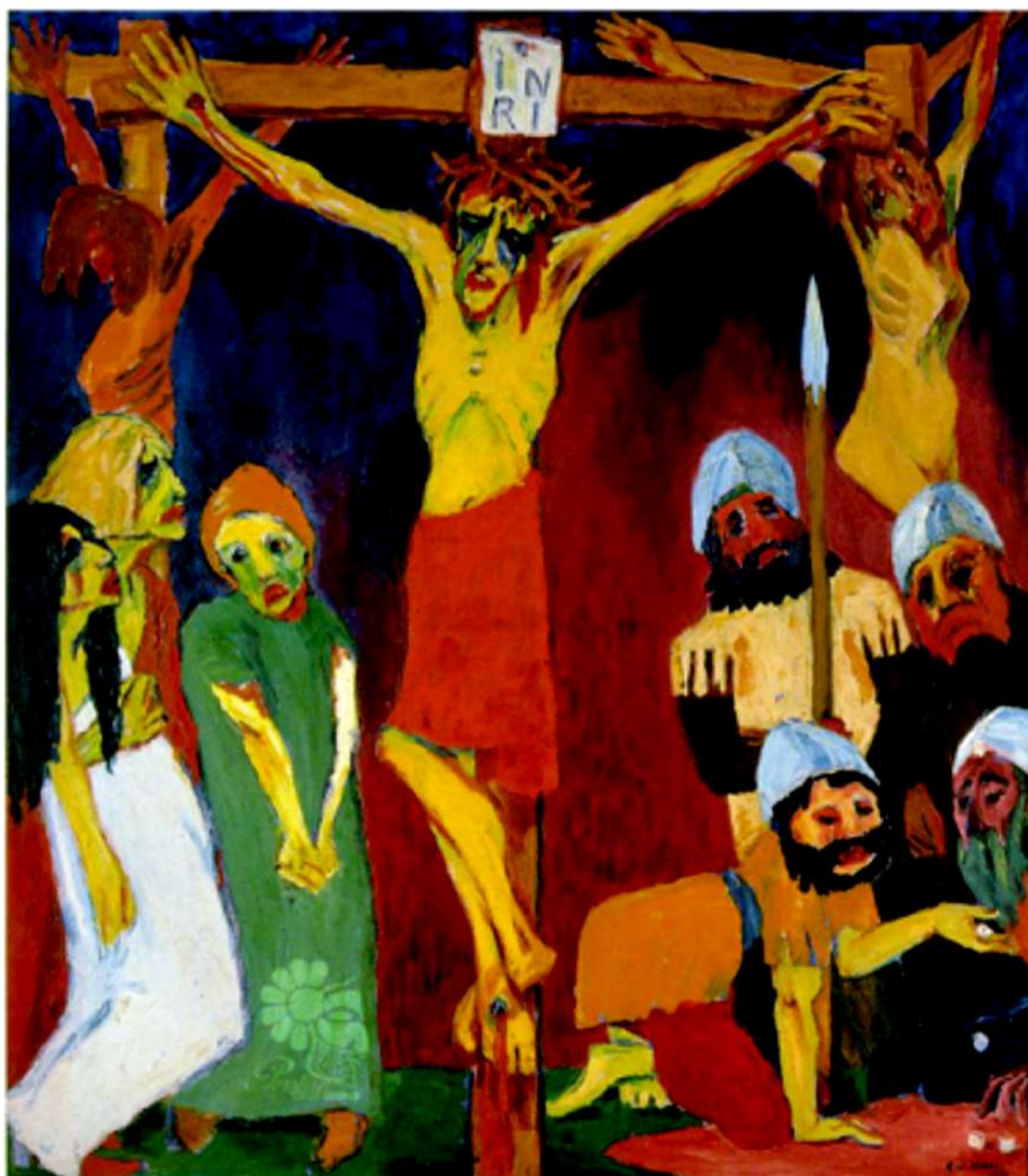


جیمز انسور در ۱۸۶۰ در بلژیک به دنیا آمد و در ۱۹۴۹ در همان شهر درگذشت.

ادوارد مونک یا (مونش) نروژی که پرده معروفش "جیغ" به تنهایی مفهوم کامل شیوه اکسپرسیونیسم را نمایان می سازد.



امیل نولده، در ۱۸۶۷ در شلزویگ، ناحیه‌ای در شمال غربی
آلمان متولد شد و در ۱۹۵۶ در سیبول درگذشت. نولده به
خاطر انتخاب رنگ‌های پر معنی و رسایش مشهور است.



قرمز پر رنگ و زرد درخشنده اغلب در کارهایش دیده می‌شود که حالتی نورانی به کارهایش می‌دهد، در غیر اینصورت کارهایش تاریک و محزون است وی یکی از بزرگترین نقاشان آبرنگ است.



وی با تجسم بخشیدن به پندارهای دینی و صور کابوسی ذهن آشفته‌اش یکی از نقطه‌های اوج این شیوه را در وجود می‌آورد.

ژرژ روئو در ۱۸۷۱ در پاریس متولد شد و ۱۹۵۸ در همان شهر از دنیا رفت. وی در بیشتر آثارش الهامات دینی و تلخ کامی‌های خود را با شکل‌های زمخت و چهره‌های سرد و عبوس (که از جهاتی یادآور تصویر سازی قرون وسطایی و تنگ افتاده در فضایی فشرده‌اند) مجسم می‌سازد. او همچنین در آثارش رنگ‌های تند و تیره و خطوط سیاه بسیار کلفت (همانند بند کشی سربی در شیشه‌های منقوش کلیساهای گوتیک) به کار می‌برد.



○ اکسپرسیونیسم در پیکره سازی

پیکره تراشی اکسپرسیونیستی به کارگیری حفره و برآمدگی، راست خطی و خمیدگی، اعوجاج بخشی و برهم زنی تناسبات طبیعی به شیوه اکسپرسیونیسم را بر ما عرضه می‌دارد. زادکین پیکره تراش روسی (که در فرانسه به کار مشغول بود) آثاری در این سبک از خود به جا گذاشته است. با بهره برداری از اصول و اسلوب آن مکتب تدرجا تمایلات اکسپرسیونیستی را در آثار خود نمایان ساخت و سرانجام تنها آن شیوه را برای ابراز عصیان و بدبینی عمیق خود مناسب یافت.



○ اکسپرسیونیسم در سینما و عکاسی

اکسپرسیونیسم ریشه در تاریخ اقوام شمالی اروپا دارد. اقوامی که جنگل های سیاه و متراکم شمالی را برای به دست آوردن زمین مناسب برای کشاورزی و زندگی مسطح کردند و ترس از ناشناخته های همین جنگل های متراکم بود که باعث ساختن افسانه های موجودات عجیب و خارق العاده و خون آشامانی شد که این اقوام تصور می کردند در دل تاریک این جنگل ها وجود دارند.



سینمای اکسپرسیونیستی در کشور آلمان آغاز شد و به اوج رسید و پس از مدتی سینمای وحشت به عنوان شاخه مورد پسند اکثریت جامعه از همین سینمای فرهیخته و روشن فکر منشعب شد.

پنج سال 1919 تا 1924 که کشور آلمان به دلیل شکست در جنگ جهانی اول، شورش و کودتا، کاهش ارزش پول و گرسنگی، در شرایط اقتصادی وحشتناکی به سر میبرد، غنی ترین دوران سینمای آلمان را ساختند. سینمایی که بازتاب وحشت مردم از جنگ، گرسنگی و ورشکستگی بعد از آن بود. با به قدرت رسیدن حکومت رایش سوم در سال 1933 عده ای از کارگردانان پیشروی سینمای اکسپرسیونیستی که می دانستند با شرایط جدید امکان کار در کشور را نخواهند داشت، دست از کار کشیدند. عده ای با اهداف حکومت جدید همسو شدند و عده ای دیگر نیز که به نوعی در فیلم های خویش ظهور خون آشام را پیش بینی کرده بودند، به ایالات متحده مهاجرت کردند. سینمای آلمان نیز پس از آن تا پایان جنگ جهانی دوم به نوعی از سینما با عنوان سینمای تبلیغی یا -پروپاگاندا - روی آورد که مطابق اهداف هیتلر بود و در آن هیتلر پیشوای بزرگ نژاد برتر معرفی می شد.

فیلم -دانشجوی پراگ- نسخه اول به سال 1919 که یکی از پیش زمینه های مهم سینمای اکسپرسیونیستی آلمان هست

موضوع جدیدی را وارد سینما کرد: شعبده بازی که دانشجویی را به کار می گیرد و او را وادار می کند تا دست به قتل زند سپس گناه قتل را به گردن دانشجو می اندازد او ناچار به خودکشی می شود. انسانی توسط نیروهای نامرئی کنترل می شود و دست به اعمالی میزند که خود را در قبال آنها مسئول نمی داند. حکایتی از مردم کشور آلمان در خلال جنگ جهانی دوم و نمادی از سایه یا شر درون وجود انسان.



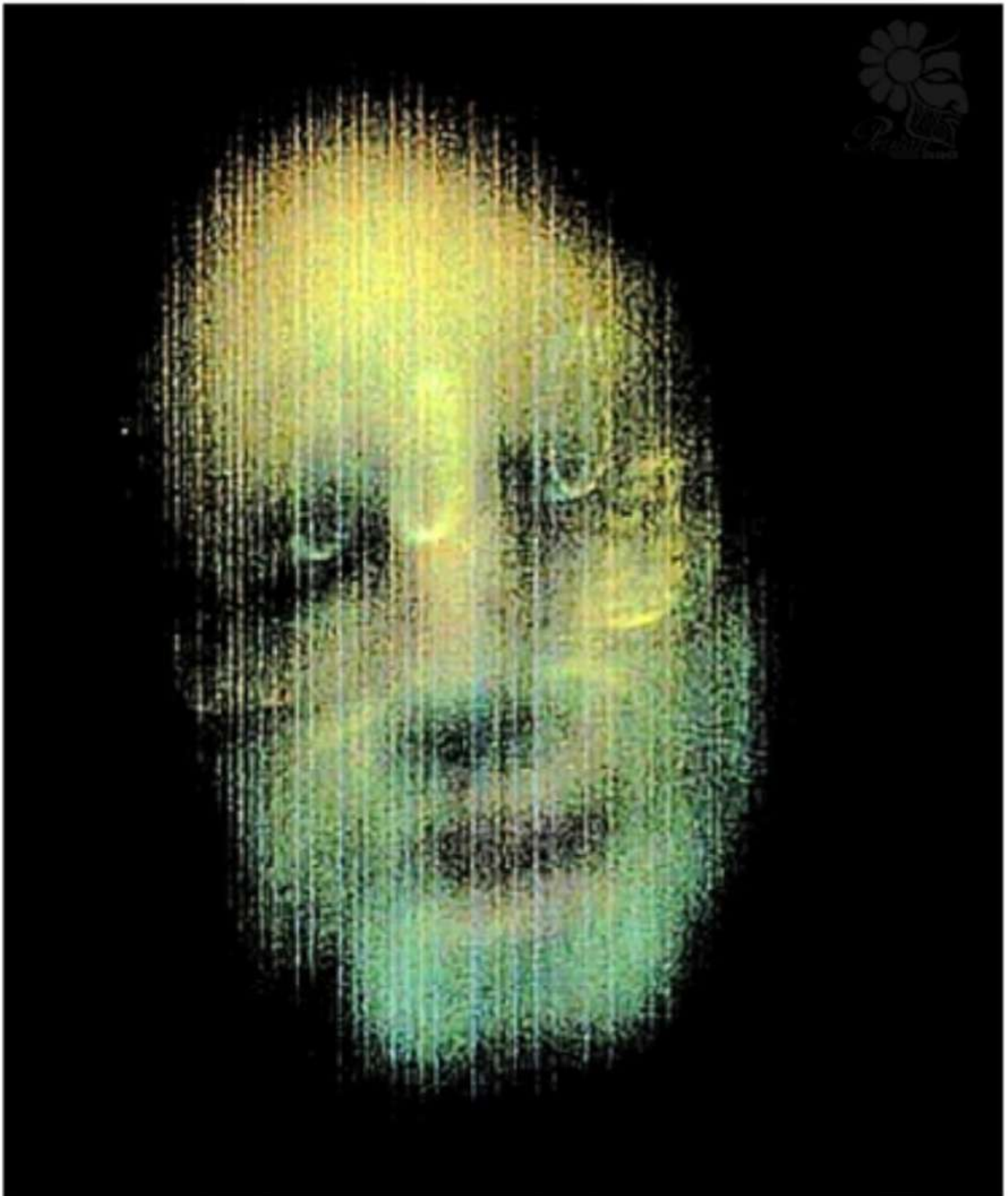
"اکسپرسیونیسم" که اساسا درونگرایی و پرداختن به روحیات درونی بشر از ویژگی های آن به حساب می آید، با نوع سینمای هراس عجین گشت و از آن جا که فیلم های این سبک به ابعاد ناشناخته آفاق و نفس انسان نظر دارد و این ابعاد معمولا برای اغلب افراد، وجهی هراسناک و رعب آور ایجاد کرده (هر عنصر ناشناخته ای بطور طبیعی برای آدمی وحشت آور می باشد) نخستین آثار "اکسپرسیونیستی" سینما در وادی سینمای ترسناک قرار گرفت.

فیلم هایی مانند: "گولم" داستانی متعلق به افسانه های یهودیان که در آن موجودی سفالی با کمک اورادی زنده می شود و گرایشاتی غیر مجاز نسبت به دختر صاحب خود پیدا می کند و سرانجام دچار جنون می گردد، در اینجا نیز موضوع رهایی از موجودات ناشناسی مطرح است که بطور ناشناخته به شکل نیروی ضمیر ناخود آگاه ظهور می کنند، "دانشجوی پراگ" در دهه دوم قرن بیستم و بعد از آن "مرگ خسته" و "اتاق کار دکتر کالیگاری" از معروفترین فیلم های اکسپرسیونیستی به شمار می آیند.



"اتاق کار دکتر کالیگاری" داستانی شبیه به دانشجوی پراگ-
سری فیلم های "دکتر مابوزه" و "نوسفراتو" به همراه
فیلمسازانی مانند: "فریتس لانگ" و "مورنائو" و "روبرت
وینه" و... اولین پدیده ها و خالقان اکسپرسیونیستی سینما
به عنوان پدران سینمای هراس شناخته شدند.
تصویر مخلوقات کربه و قدرتمند که آسایش و امنیت جامعه
را برهم می زنند، پدیده های متافیزیکی که باعث اختلال
روحیات بشری می گردند و انسان های با قدرت های مافوق
که برای تحت انقیاد درآوردن انسانها به اعمال خشونت بار و
مشمئز کننده دست می زنند، از جمله مهمترین سوژه هایی
بود که در آثار فوق به کار گرفته می شد.
با ورود سینمای اکسپرسیونیستی به سینمای هالیوود، این
سینما وجه روشنفکرانه خود را تاحدی از دست داد و به
سلیقه عامه مردم روی آورد و کم کم ژانر سینمای وحشت با
ساخت فیلم هایی چون فرانکشتاین، دراکولا و... شکل گرفت
ولی آنچه در طول سالیان دراز این سینما را به پیش راند
وحشت انسان از پدیده های مختلفی که در زندگی برای او
رخ میداد و ترس هایی چون گرسنگی، مرگ، فقر، ترس از

برخورد با ناملایمات و... بود که بن مایه های سینمای وحشت
را از ابتدا تا کنون ساخت و در شکل موجودات عجیب، انسان
هایی که تحت شرایط مختلف تغییر می کنند و... بر پرده آمد
و در واقع ابعاد مختلف ترس های درونی انسان به شکل های
مختلف بر پرده سینما جان گرفت.



سینمای امروز علاوه بر مضامین جدیدی که سینمای اکسپرسیونیستی وارد سینما کرد، وا مدار طراحی دکور خاصی است که با این ژانر وارد عرصه سینما شد، دکور و نورپردازی که به ایجاد تعلیق و دلهره در این سینما کمک کرد. در سینمای امروز جهان هنوز در آثار سینما گران بزرگی همچون -تیم برتون- می توان رگه هایی از سینمای اصیل اکسپرسیونیستی را مشاهده کرد.



تصاویری که هنر عکاسی نیز از آن وام گرفت، مواردی که امروزه عکاسان اکسپرسیونیستی از آن بهره می جویند عبارتند از: ایجاد سایه های پر کنتراست،



نورپردازی ترسناک، استفاده از گریم عروسکی (سفید کردن بیش از حد صورت و ایجاد سایه های تیره اطراف چشم) استفاده از زوایای خشن و رعب آور مثل شیشه های شکسته و لبه های تیز، نورپردازی وحشتناک، استفاده از نور پایین در پرتره جهت ایجاد سایه های غلیظ در اطراف بینی، حلقه ی تیره زیر چشمها و سایه ابروها، برای نشان دادن تصاویر شیطان و...



و همچنین استفاده از نورهای قرمز یا تک رنگ گرم، منابع نوری اسپات جهت تیز تر کردن سایه ها و همچنین استفاده از دکورهای اکسپرسیونیستی، بافت های خشن و پر کنتراست و غیره از عناصر اصلی عکاسی اکسپرسیونیستی است.



○ اکسپرسیونیسم در موسیقی

از ویژگیهای این حرکت هنری که در کارهای موسیقی هم به وضوح می توان آن را حس کرد، تمایل هنرمند به کاوش در درون خود بجای محیط بیرونی است. اغلب این هنرمندان آلمانی و اتریشی بودند که به نوعی بر علیه هنرمندان امپرسیونیسم فرانسوی که فقط مضمون های دلنشین و زیبا را می آفریدند دست به طغیان زدند. آن ها زیبایی و آراستگی ظاهری را به باد انتقاد گرفتند و برای اعلام وجود نارضایتی در اجتماع در جهتی دیگر به پرورش تفکرات وحشی و حتی کریه در هنر پرداختند.

موسیقیدانان اکسپرسیونیسم مانند نقاشان و نویسندگان این سبک هنری برای بیان نازیبایی‌ها روشهای خاص خود را دنبال کردند. تاکید آنها بر عناصر غیر موسیقی بود استفاده از اصوات، فاصله‌های دیسونانس، تاکیدهای غیر موزون روی ضربها که قدرت پیش‌بینی را از شنونده میگیرد، تعویض سریع تونالیت‌ها و مشخص نبودن تنالیت‌ها اصلی موسیقی و بسیاری روش‌های دیگر همه باعث این می‌شوند که موسیقی بوجود آمده دقیقا حال و هوای تابلوهای کشیده شده توسط نقاشان یا مطالب نوشته شده توسط نویسندگان این سبک هنری را برای مخاطب القا کنند.

این ویژگی‌های نازیبا در موسیقی آنقدر پیش می‌رود که آیوز موسیقیدان این سبک در سنفونی چهارم خود با دو ارکستر بصورت همزمان دو قطعه در دو تنالیت‌های مختلف اجرا می‌کند، باید گفت که این کار جسارت و جرأت خاصی را طلب می‌کند، که حتما او از آن بهره می‌برده است.